

# آیامی دانید چه می خواهید؟

یادداشتی از دکتر علی شاه حسینی

دو دانشجو از استاد خود تعریف می کردند و هر یک به ویژگی های بارز و برتری استاد خود می بالید.

اولی گفت: استاد من آن چنان انسان عجیبی ست که اگر شما با یک کاغذ سفید، آن سوی رودخانه بایستید، او می تواند با شروع به سخن گفتن طوری اراده کند که گفته های او روی صفحه کاغذ تو ظاهر شود، بدون آن که او یا تو قلم در دست داشته باشید و بنویسید.

دومی گفت: استاد من در مقایسه با استاد تو بسیار عجیب تر است، چرا که او وقتی غذا می خورد، غذا می خورد و وقتی که می خوابد، فقط می خوابد.



درگیر تعدد پست و مشغله هستند، آن طور که اگر با دقت به آن ها نگاه کنیم همانند کودکی می مانند که تازه وارد یک شهر بازی شده اند و هراسان به این سو و آن سو می دوند و از روی شوق و گاهی لذت بردن از همه وسایل، وقت تلف می کنند و دست آخر هم وقت تمام می شود و باید به همراه والدین آن جا را ترک کنند، بدون هیچ بهره ای. برخی از ما نیز در کسب و کار و زندگی روزمره خود آن چنان با عجله، حرص و سسر درگم عمر را می گذرانیم که نه خودمان سود و لذتی می بریم و نه به خلق ذره ای خدمت می کنیم.

اولی پرسید: این کجایش عجیب است؟  
دومی گفت: بالاترین هنر و تسلط بر نفس این است که ما بتوانیم یک کار را به نحو احسن انجام دهیم بدون آن که وسوسه شویم تا کار دیگری را هم زخمی کنیم. او فقط با همین منش توانسته است استادی بارز و شاخص شود، جایگاهی که تقریباً کسی نمی تواند به آن دست یابد تا خود را کنترل کند و مدیریت بر خود داشته باشد. بسیاری از افراد امروز دچار سردرگمی هستند، در زمانه ای که خیلی از افراد شغلی برای تأمین معاش ندارند، برخی دیگر که تعدادشان کم هم نیست،



آقایی که تازه چند سال پیش وارد کار ساخت و ساز شده، الان آن قدر پروژه گرفته که شب و روز می دود و دیگران هم برای تکمیل کارهای نصفه و نیمه به دنبال او هستند که کارشان به اتمام برسد.

خانم مترجم که تا دیروز می گفت اگه چند صفحه ترجمه به من بدهند راضی هستم، امروز آن قدر پروژه قبول کرده که مجبور شده موبایلش را خاموش کند تا از بدقولی ها فرار کند. خانم معلم، حالا تصمیم گرفته با یک مجتمع آموزشی در شیفیت عصر همکاری کند برای تدریس و مشاوره، غافل از این که فرزندان و همسر خودش امروز به جایی رسیده اند که باید به مشاور مراجعه کنند. آقای دکتر برای خدمت به خلق البته به قول خودش نه برای شهرت، آن قدر جلسه و پروژه قبول کرده که فرزندش می گوید کاش بابای من هم مثل بابای دوستم یک کارگر ساده بود، چون اون همیشه به فرزندش دیکته می گوید و همه جلسات اولیای مدرسه را شرکت می کند و...

مدیریت امور شخصی، هنری ست که باید فرا گرفته شود. بیاییم ببینیم کجا هستیم، چه می کنیم و چرا... فقط دنبال این نباشیم که چه سودی به ما می رسد، بلکه ببینیم چه ضرری به دیگران و خودمان می رسد، فقط دنبال به دست آوردن نباشیم بلکه دقت کنیم و ببینیم چه چیزی را از دست می دهیم.





آیا چندین پست دولتی داشته‌اند؟ آیا عمری برابر نوح داشته‌اند؟ آیا چندین پروژه را اداره می‌کرده‌اند؟ آیا دنبال شهرت و ثروت بوده‌اند؟ بیاییم از امروز روی یک توانایی خود تمرکز و سرمایه‌گذاری کنیم و در یک حرفه یا رشته از خود یک برند بسازیم، به جای از شاخه‌ای به شاخه‌ای پریدن، روی یک شاخه بنشینیم و آن قدر خوش بخوانیم که همگان زیر آن درخت میخکوب شوند.

یک شغل را اگر در حد عالی انجام دهیم بدون شک دیگران روی ما حساب خاصی باز می‌کنند و این اعتبار یعنی افزایش درآمد و حتی اگر دنبال شهرت هم باشیم این اعتبار به همراه خودش شهرت می‌آورد، شهرتی تمیز و متکی به خود و به دور از تبلیغات و جوسازی. مطالعه و دقت در احوالات آدم‌های اطرافمان می‌تواند به ما الگوهای زباتری بدهد، انسان‌های آرام و باثبات که سال‌ها روی یک فعالیت انرژی و وقت گذاشته‌اند، در نظر ما هم مقتدر، هم موفق و هم دوست‌داشتنی جلوه می‌کنند.

هنر انسان‌های موفق در این است که بتوانند بر وسوسه‌های خود غلبه کنند، یادمان باشد اگر به ما پیشنهادهای متعدد می‌شود، فکر نکنیم که اگر همه را قبول کنیم پس برنده‌ایم، در حالی که اگر قدرت تصمیم‌گیری قاطعانه و قدرت انتخاب بهترین گزینه‌ها را نداشته باشیم، به زودی آدمی می‌شویم با ده‌ها مشغله که نمی‌تواند به تعهدات خود جامه عمل بپوشاند و از همه مهم‌تر خود و خانواده را نیز فراموش و قربانی می‌کند.

تحقیقات نشان داده که چنین افرادی پس از اندک زمانی که همه غبطه مشغله فراوان او را می‌خورند، بیکار می‌شوند چون نمی‌توانند به تعهدات خود عمل کنند و به تدریج مشتریان فعلی خود را از دست می‌دهند و به تبع آن با تبلیغات منفی که علیه آن‌ها می‌شود پیشنهادات جدیدی به آن‌ها داده نمی‌شود و روزی می‌رسد که از عرش به فرش می‌افتند.

حرص، طمع و افراط در هر مقوله‌ای منجر به سرخوردگی و شکست می‌شود.

فراموش نکنیم که ما قرار است حالا حالاها زنده باشیم، پس هر از گاهی توقف کنیم، تاملی کنیم و ببینیم واقعا چندسال می‌توانیم این‌گونه بتازیم. شاید لازم باشد از سرعت و تعداد مشغله‌های مان بکاهیم و بدانیم که به قول سعدی:

رهرو آن نیست که گه تند و گهی خسته رود / رهرو آنست که آهسته و پیوسته رود.

برای پیوسته رفتن لازم است کمی آهسته‌تر برویم و از مسیر زندگی هم لذت ببریم، شاید هیچ وقت فرصت پیش نیاید و عمر کفاف ندهد که از دستیابی به هدف نهایی لذت ببریم پس بیاییم ضمن این‌که برای فردا برنامه داریم، امروز را هم زندگی کنیم.

جای این‌که دیگران را قضاوت و ارزیابی کنیم، امروز و همین الان حتی از خواندن ادامه این نوشته دست بکشیم و به این سوالات پاسخ دهیم:

طی یک‌سال گذشته روابط خانوادگی من چگونه بوده است؟ چه کاری را به خاطر دیگران و شهرت انجام می‌دهم که در باطن باعث اذیت خودم می‌شود؟

چند سال دیگر می‌توانم به همین منوال ادامه دهم؟

کسانی که این‌گونه بوده‌اند الان چه وضعیتی دارند؟

چه کارهایی را باید متوقف کنم؟

چقدر به خاطر حرف مردم زندگی می‌کنم؟

اگر بیاموزیم که روی یک فعالیت تمرکز کنیم و یک کار را به بهترین نحو انجام دهیم، هم خودمان لذت خواهیم برد، هم برای دیگران مفید خواهیم بود و هم اثری از خود باقی خواهیم گذاشت.

بزرگانی مثل امیرکبیر، نبوتن، خوارزمی، بوعلی سینا، علامه طباطبایی، سهراب سپهری، استاد فرشچیان، پروفیسور حسابی و... چرا ماندگار شده‌اند؟ آیا عضو هیات مدیره چند شرکت بوده‌اند؟

